



# دریای اوهام

Romanik.ir

مینا جرجندی

مینا جرجندی

دریای اوهام



## شناسنامه اثر

ویژه

\*\*\*\*\*



است	اختصاصی	رمانیک	منبع
-	مترجم	مینا جرجندی	نویسنده
۳۴۵۷	شناسه مالک اثر	<a href="#">کلیک کنید</a>	پروفایل مالک اثر
۱۸۷۹۳	شناسه اثر	<a href="#">کلیک کنید</a>	مطالعه آنلاین
۷	تعداد صفحات	نقره‌ای	سطح
تراژدی	ژانر	دلنویسته	نوع
-	ادیتور	جوانان، نوجوانان	رده سنی
-	تلفیق کننده	-	عکاس
Minok	طراح جلد	-	طراح تصاویر
Nil@۸۵	منتقد	-	ناظر
هانی.م.جبری	ویراستار	هانی.م.جبری	رصدکننده
فاطره	کیپیست	-	-



تمام حقوق مادی و معنوی این اثر نزد رمانیک محفوظ می‌باشد.



### مینا جرجندی

از سال ۱۴۰۱ عضو انجمن رمانیک می‌باشد و این دلنوشته، دومین اثر منتشر شده اوست.

نام هنری وی Minok می‌باشد.



### مقدمه:

در پی پایان دادن به این اسارت و خسته از این زندان بان بی‌رحم، تبر به دست گرفتند و تکه‌ای از وجودم را قطع کردند! خنده‌ام پژمرده شد و ریشه‌ی خوشبختی‌ام خشکید؛ او بر من حکومت می‌کرد و من چاره‌ای جز اطاعت از خواسته‌هایش نداشتم.



پیش گفتار



دل این جفا که زبیداد روزگار کشید

ستم نبود؛ مکافاتِ سخت جانی بود



محتوای اثر

با پاهای بر×ه×ن×ه و خونین، روی شیشه‌های شکسته‌ی قلبم قدم می‌گذارم و جسدی را حمل می‌کنم. درد جسمم را احساس نمی‌کنم؛ زیرا در تمام عمرم شکنجه شده و مبتلا به بی‌حسی شده‌ام.

چشم‌هایم لبالب از اشک و کمرم از سنگینی این جسد خم شده است؛ وجودم از مشت‌های روزگار درد دارد و قلبم فشرده می‌شود.

اینک من با چشمان سوزان و خیس به جسد آرزوهایم نگاه می‌اندازم و این درد اندوهگین را با تمام تار و پودم احساس می‌کنم.

همه چیز تمام شد! حالا تمام آرزوهایم به گور خواهند رفت و من خود گورکن آرزوهایم هستم.

جسد سوخته را به خود می‌فشارم و با تمام وجود به حال خود و تمام آرزوهای برباد رفته می‌گیرم!

من همین حالا هم مرگ را پذیرفته بودم؛ اما فرشته‌ی مرگم من را نمی‌خواست بپذیرد.

\*\*\*

به انتهای شیشه‌های بُرنده رسیده‌ام. به قبر خالی در روبه‌رویم خیره و جسد را محکم‌تر به خود می‌فشارم!

چشم‌هایم پر و خالی می‌شوند و قلبم تیر می‌کشد؛ اما دگر نای اعتراض به آن درد را ندارم؛ باد بی‌رحمانِ موهایم را هم چون سیلی به صورتم می‌کوبد و باز اعتراضی نخواهم کرد! آرام وارد قبر می‌شوم. نالان و گریان جسد را به آغوش خاک می‌سپارم و چه غریبانِ با آرزوهایم وداع می‌کنم؛ خوشا آنان که با آرزوهایشان حس زندگی دارند و وای بر من و آنانی که این حس را باخته‌ایم. حال با وجود مرگ آرزوهایم با چه توانی و دلخوشی به چه چیزی در برابر این روزگار نامرد بایستم! چگونه توانستند بی‌رحمانه، گران‌بهاترین تکه از وجودم را ریشه کن کنند و در آتش بیندازند.



\*\*\*

با وداع آخر از آن قبر دور می‌شوم، جرعت نخواهم داشت به عقب نگاه بیندازم.

در همان لحظه روح خواهان آزاد شدن از زندان جسم را دارد؛ خودش را با تمام وجود به قفسی که نامش جسم است، می‌کوبد، می‌گرید، التماس می‌کند، قسم می‌دهد و فریاد می‌زند رهایش کنم که دگر تحملش به اتمام رسیده است! و من به جز گریه پاسخی برایش ندارم.

به ناگاه زانوهایم سست می‌شود و به زمین می‌فتم، شن‌های داغ را در مشت می‌فشارم، با دست دیگرم به قلب آتش گرفته‌ام ضربه می‌زنم و سعی می‌کنم به تکاپوی دردآور روح توجه نکنم، هر چند سخت است.

\*\*\*

باز قدم به قدم می‌گذارم بدون این که بدانم مقصد کجاست!

روح هم چون کودک، در گوشه‌ای با بغض کز کرده است و با التماس نگاهم می‌کند. لبخند بی‌جانی تقدیمش می‌کنم، که قهرآلود و دلخور نگاهش را از من می‌دزد و لبخند پژمرده‌ام خشک می‌شود.

با شانه‌های خمیده، پاهای بر $\times$ ه $\times$ ن $\times$ ه $\times$  و دردناکم را با خستگی روی شن‌های داغ می‌کشم. خورشید با پوزخند، تابش داغش را به جانم می‌تابد و من زهر خندی به حال خود می‌زنم. هیچ‌کس رحمی نشانم نداد و حالا با دیدن این حال زارم با تمسخر به تماشایم نشستند، من که همه چیز خود را باخته بودم پس چرا هنوز با نگاه‌هایشان من را ذره‌ذره می‌سوزاندن؟!

تاوان چه را می‌دادم؟ چه خطایی مرتکب شده بودم که با وجود به نابودی رسیدنم هنوز ترکش غم‌ها به سمتم اصابت می‌شد!

دگر باید چگونه شکستنم را می‌دیدند تا از این جسم و روح خسته دست بکشند!

مگر دیگر بدتر از این هم می‌شد؟



\*\*\*

جسمم بی‌رمق و خسته در آغوش زمین می‌فتد. چشم‌هایم بسته می‌شود و تصویر خورشید با آن پوزخند تمسخرآمیزش پشت پلک‌هایم جا می‌ماند.

نفرین به روزگار که من را به این جا کشانده بود،

مگر چه آتشی به جانش انداخته بودم که اینگونه من را به غل و زنجیر کشاند، تا پای مرگ سلاخی‌ام کرد و در آخر من را در خیالات مبهم خود رها کرد تا ذره‌ذره مرگ را احساس کنم؛ حتی مرگ هم من را به آغوش خود فرا نمی‌خواند تا دگر جسمم این حجم از درد را تحمل نکند.

کاش خودکشی تاوان نداشت تا خود با اشتیاق مرگ را به آغوش می‌گرفتم و این زندگی پر عذابم را رها می‌کردم.

\*\*\*

از زمین و زمان دلگیر بودم؛ کجا بودند آن‌های که ادعای دوستی و وفاداریشان گوش فلک را کر کرده بود؛ آیا اینک خبر از این حال زارم داشتند؟ می‌دانستند چگونه در خیالات خود محبوس و روزگار زندان بانم است؟

همگی‌شان از پشت خنجر زدن، با روزگار تبانی کردن و بذر کینه‌شان را در قلبم پاشیدن.

روزگار ستمگر چه آسان میان من و اطرافیانم کیلومترها فاصله قرار داد و من را در مردابی که نامش زندگی بود گرفتار ساخت.

نمی‌دانستم تا چه زمانی خواهان ادامه‌ی این بازی است، بازی که بدون اطلاع وارد آن شده بودم! بارها در لبه‌ی پرتگاه بازی قرارم داد و به بهانه‌ی قوی شدن من را به پایین هل داد، تا غرق شوم در درد و غم!

حتی بال‌های شکسته‌ام قادر نبودند نجاتم دهند.



\*\*\*

چشم‌هایم را از اسارت پلک‌ها رها و با آسمان سیه رو به رو شدم، چیزی را که تماشا می‌کردم هم چون زندگانی‌ام تیره بود!

احساس گم شدگی در خود را داشتم گویا تکه‌های زیادی از وجودم را گم کرده بودم.

روحم باز خواهان آزادی داشت، این دفعه نالان و خسته تقاضا می‌کرد و من پاسخی برای آزادی او نداشتم. به ناگاه با خشمی که در وجودم زبانه می‌کشید فریاد زدم:

– من هم، هم چون تو خواهان آزادی‌ام؛ اما چاره‌ای برای این درد ندارم.

به یک آن وجودم را سکوتی سهمگین فرا گرفت و دگر وجودش را حس نکردم؛ اما احساس کردم او خود را به سایه‌ها سپرده تا از دیده‌ی من پنهان بماند. به یک بار با شنیدن خنده‌های خوشحال روزگار به خود آمدم؛ از این که خشمم را بر سر آن بی‌نوا خالی کرده بودم نادم و اندوهگین شدم.

\*\*\*

تکیه بر تکه سنگ بزرگی در دریای افکار نیمه شب خود غرق شده‌ام!

فشردگی غم را روی شانه‌های رنجور خود احساس می‌کنم. تنهایی من را در آغوش تاریک خود اسیر کرده است و من ساکت و صامت به سیاهی شب خیره شده‌ام. دستانم یخ زده و درونم برزخی به پا است!

به ناگاه قطره‌ی بارانی بر روی گونه‌ام می‌نشیند و با سر خوشی تا چانه‌ام سُرمی خورد؛ صدای خوشحال قطرات دیگر را می‌شنوم که یکی پس از دیگری بر روی جسم خسته‌ام می‌نشینند.

با صدای سهمگین غرش رعد و برق به خود می‌آیم؛ نگاه ثابتم را از سیاهی می‌گیرم و پیشانی بر زانوهای زخمی‌ام می‌گذارم. تمام وجودم به لرزش افتاده است نه بخاطر سرما؛ بلکه برای این حال دردناکم؛ حتی خوشحالی قطرات من را کمی شاد نمی‌کرد.





گویا منتظر تلنگری بودم، که با صدای بلند و سوزناک زیر گریه زخم، صدای شادمانی‌یشان قطع و به ناگاه صدای گریه‌یشان در هق‌هق نالانم گم می‌شود. ابرها از غم این درد و فضای اندوهگین شدت اشک‌هایشان بیشتر می‌شود؛ در آن لحظه صدای ضعیف گریه‌ی روحم را هم می‌شنوم.

خسته از این اسارت، نالان از این دردهای بی‌درمان و اندوهگین برای از دست دادن آرزوهایم که تکه‌ای از وجودم بودند.

در آن هنگام حتی صدای قه‌قه‌ی شاد روزگار برای این حال زارم، باعث نشد سد اشک‌هایم بسته شود.

\*\*\*

اشک‌هایم در آغوش باران گم شده‌اند.

آیا کسی این حال اندوهگینم را درک می‌کند؟

انسان‌ها، آن آدمک‌های بی‌رحم چه آسان با حرف‌هایشان من را کشتند و نمک بر زخم‌هایم پاشیدند!

و روزگار فرصت طلب، بارها بی‌پناهی‌ام را هم چون سیلی به صورتم کوباند.

برای کدام دردم باید می‌سوختم و جان می‌دادم؟

از کدام غم می‌نوشتم که هر کدام‌شان من را خاکستر کرده بود؛ از غصه‌ی رفتن عزیزترین‌هایم بگویم یا از غم جگرسوز خاطرات؛ خاطراتی که جرعت آزاد کردن‌شان را از زندان ذهنم نداشتیم.

\*\*\*

پس از مدتی با آرام شدن ابرها، مقصد ناکجا آباد خود را ادامه می‌دهم و بی‌اعتنا به پاهایم که هر بار در گل و لای فرو می‌رود؛ حواسم را به ماه می‌دهم که آرام و با اقتدار از پشت ابرها پدیدار و با غرور نگاهم می‌کند.



به دریای عظیمی رسیدم که صدای امواج آرامش باعث نشد روح شکسته و تکه تکه شده ام از پشت پرده‌ی سایه‌ها بیرون آید.

اندوهگین در نزدیک‌ترین حالت ممکن به دریا نشسته و اجازه دادم دریا به آرامی هر بارپاهای گل‌آلود و زخمی‌ام را به آغوش بگیرد و نوازش دهد.

خوب می‌دانستم این دریا، دریای خیالاتم است؛

همان‌طور که به آخر هر چیزی رسیده بودم در این‌جا هم به آخرین نقطه رسیده‌ام.

جسمم، قلبم، روحم، ذهنم... تمامم داشت متلاشی می‌شد؛ گویا وجودم را در آتش قرار داده بودند؛ حتی خنکی دریا و نسیمی که لا به لای موهایم قرار می‌گرفت و با شیطنت آن‌ها را به بازی می‌داد هم من را آرام نمی‌ساخت،

آتشی بود که با هیچ چیز خاموش نمی‌شد؛ گویا آتشفشانی از مذاب در وجودم قرار دارد و به هیچ وجه قصد آرام شدن را ندارد.

یا رب، من گله دارم از این روزگار که بارها ماشه‌ی تفنگش را به سمت من هدف قرار داد!

شکایتم را جزء پیش تو به کجا ببرم که هیچکس جز تو گره‌گشای زندگانی‌ام نیست.

یا رب، اینک من مانده‌ام و ذهنی بیمار، قلبی رنجور و تویی که رد پایت در تمام کوچه، خیابان‌های زندگی‌ام به جا مانده است.

می‌شود برای لحظه‌ای من را در آغوش بگیری؟ تا از یاد ببرم چه از سر گذراندم....

\*\*\*

آب به زانوهایم می‌رسد و من به هیچ وجه قصد عقب‌نشینی را ندارم، می‌خواستم دریا را به آغوش بگیرم تا غرق شوم در این دریای بی‌انتهای اوهام و امانت دهم این جسم و روح در بند اسارت را.



روزگار از روی تخت سلطه‌گری‌اش ایستاد و با ناباوری تماشایم کرد، دگر خبری از چشم‌های ظالمش نبود! حالا نوبت من بود تا با پوزخندم به او سیلی بزنم

دگر چیزی یا ترسی برای از دست دادن نداشتم که منصرف شوم، من مشتاق بودم تا زودتر در این آغوش دفن شوم و از یاد ببرم زخم‌های که روزگار بر جسم و روحم وارد کرد.

من که جز کمی لحظات شیرین چیز دیگری طلب نکرده بودم، پس چرا به این‌جا رسیده بودم؟ که بعد از یک عمر شکنجه شدن و مرگ آرزوهایم در آخر روزگار من را در خیالات خود محبوس کرد!

گویا طلب کمی شادی جرم است، که تاوانش تا این حد کمرشکن و عذاب‌آور بود.

\*\*\*

تا آرنج در آغوش دریا بودم و بی‌توجه به خشم روزگار، هم چون آدمک خسته و بی‌رمق، بدون جریان حس زندگانی در خود؛ به انعکاس طلوع خورشید بر روی دریا را می‌نگردم. بغض بیخ گلویم جا خوش می‌کند.

با همان بغض لبخند می‌زنم، لبخندی با طعم درد و اندوه. به یک بار راه گلویم آزاد و سد اشک‌هایم شکسته می‌شود!

روزگار هم چون آتشفشانی در حال فوران با فریاد من را تهدید می‌کند و من با چشم‌های تار تماشایش می‌کنم، این روزگار نفرین شده چرا دست از سرم بر نمی‌داشت؟

چرا با دیدن من در این نقطه هنوز مرا رها نمی‌کرد؟ باید خوش‌حال می‌بود؛ اما از دست دادن اسباب بازی‌اش چیزی نبود که خوش‌حالش کند و من این داغ را بر دلش حک می‌کردم.

به ناگاه خود را در آغوش دریای اوهام رها کردم؛ حتی خفگی هم نتوانست من را منصرف کند تا خود را از این آغوش رها کنم.

در آخرین لحظات فقط صدای فریاد خشمگین روزگار و لبخند خود را حس کردم.





معرفی نامه



## رمانیک - انتشارات مجازی و نویسندگی آنلاین

رمانیک محفلی برخط و ادبی است که در جهت پیشرفت نویسندگان و جامعه‌ی ادب دوستان تلاش می‌کند.

رمانیک در سال ۱۳۹۹ با هدف پرورش قلم و بهبود سطح نویسندگی علاقه‌مندان تأسیس شد و تاکنون توانسته با ارائه بهترین و متنوع‌ترین امکانات و خدمات پابرجا بماند و همچنان به فعالیت ادبی خود ادامه دهد.



### آموزشگاه حرفه‌ای

به کمک آموزگاران حرفه‌ای رمانیک یاد بگیرید.



### تنوع امکانات

تمامی امکانات مورد نیاز نویسنده را فراهم کردیم!



### تایپ آنلاین

در رمانیک هم‌زمان با تایپ اثر، مخاطب و شهرت پیدا کنید!



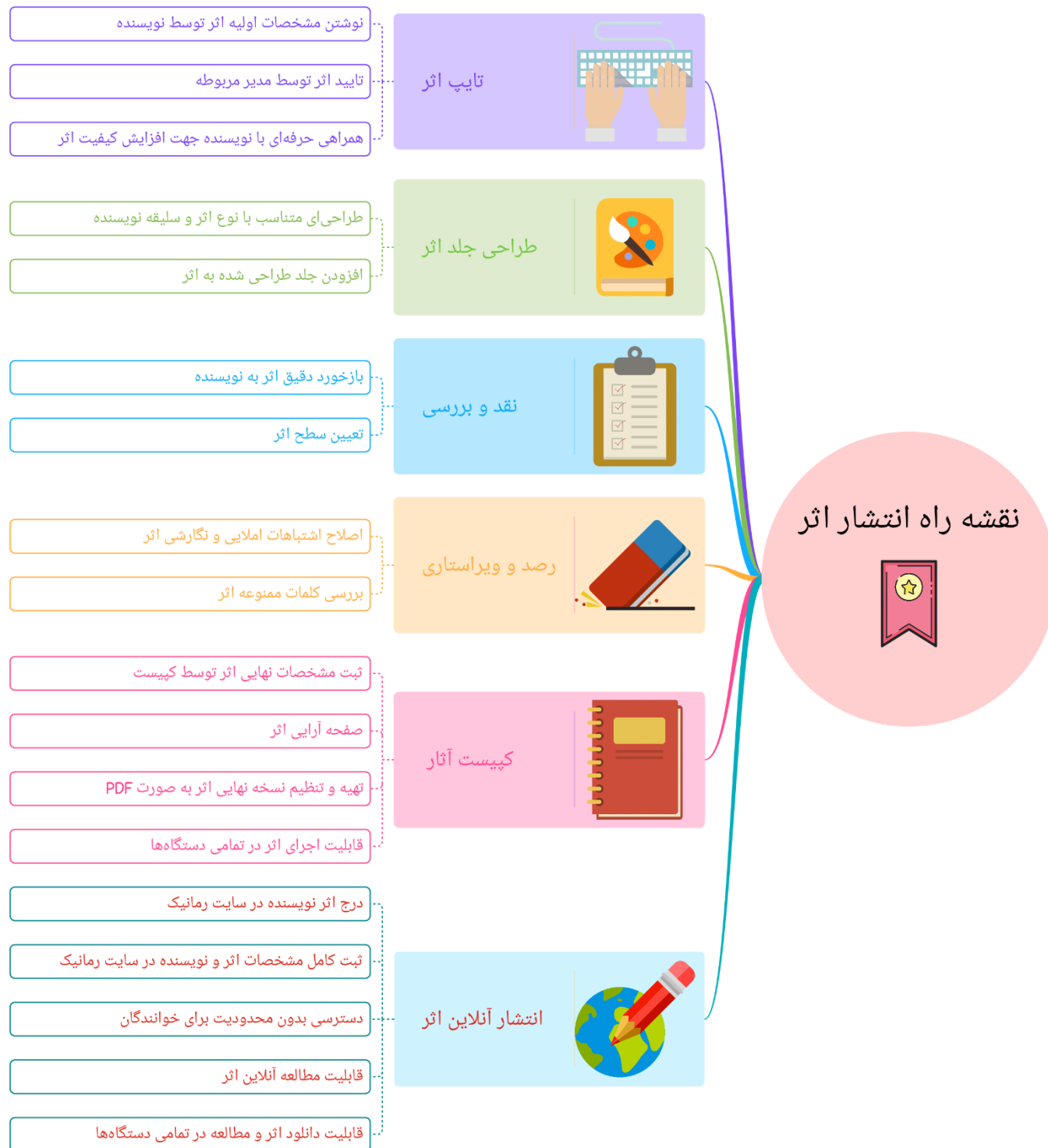
با توجه به نیاز آشنایی نویسندگان با روند نویسندگی آنلاین، خصوصاً کسانی که اولین تجربه‌ی نویسندگی آنلاین آن‌ها با انجمن رمانیک می‌باشد، نقشه‌ی راه مختصری را تدارک دیدیم که در آن ابتدای مسیر تاپ اثر نویسنده در انجمن تا انتهای مسیر که به انتشار اثر در سایت انتشارات مجازی رمانیک ختم می‌شود را با توضیحات کافی نشان داده‌ایم!

این نقشه راه شما را با شیوه‌ی نویسندگی آنلاین آشنا می‌کند و سؤالات زیر را پاسخ می‌دهد:

- 🔥 چگونه به صورت آنلاین اثرم را بنویسم؟
- 🔥 چگونه نویسنده خوبی بشوم؟
- 🔥 چطور می‌توانم اثرم (کتاب، رمان، داستان، دلنوشته و...) را در اینترنت منتشر کنم؟
- 🔥 نویسندگی آنلاین چگونه است؟
- 🔥 آیا اثرم به صورت آنلاین بازخورد خوبی می‌تواند داشته باشد؟
- 🔥 مزایای نویسندگی و رمان نویسی آنلاین در سایت‌ها و انجمن‌های رمان به چه صورت است؟
- 🔥 و ....



اطلاع‌نگاشت زیر شامل توضیح مختصری از شیوه انتشار اثر نویسندگان محترم در رمانیک می‌باشد.



شما مهم هستید، همین‌طور اندیشه و قلمتان! بدین منظور رمانیک کاملاً نویسنده محور است!



ماجرایی برای روایت داری؟  
تو دلته و به زبون نمیاد؟  
پس تو به نویسنده‌ای!



### رمانیک: سکوی برخط نویسنده‌گی

- ✈️ تصد و ویراستاری
- ✈️ تایپ آنلاین
- ✈️ تهیه جلد اختصاصی اثر
- ✈️ مطالعه آنلاین
- ✈️ ساخت نسخه PDF حرفه‌ای اثر
- ✈️ جذب مخاطب آنلاین
- ✈️ انتشار اثر در فضای وب
- ✈️ ناظر همراه جهت بهبود کیفیت اثر
- ✈️ نسخه اندروید رمانیک
- ✈️ نقد و بررسی دقیق اثر
- 
- ✈️ ممنوعه‌یاب خودکار

جهت انتشار اثر در رمانیک باید فایل کامل شده اثرتان را در انجمن نویسنده‌گی بفرستید.

البته همچنان می‌توانید اثرتان را در انجمن نویسنده‌گی به صورت آنلاین تایپ کنید!

QR Code انتشارات مجازی رمانیک



QR Code انجمن نویسنده‌گی رمانیک





رمانیک در عصر فناوری و ارتباطات نوین علاوه بر پلتفرم آنلاین نویسندگی مخصوص، سعی کرده در شبکه‌های اجتماعی نیز فعالیت خود را به گوش دوست‌داران کتاب برساند.  
ما را در شبکه‌های اجتماعی دنبال کنید تا از جدیدترین اخبار باخبر شوید.

روی شناسه کاربری مورد نظر کلیک کنید تا به همان پیام‌رسان هدایت شوید!



@ROMANIK\_IR

کانال تلگرام

@ROMANIK\_GROUP

گروه تلگرام



@ROMANIKI

کانال روبیکا

کلیک کنید@

گروه روبیکا



@ROMANIK\_IR

کانال سروش

@ROMANIK\_GROUP

گروه سروش



@ROMANIK\_IR

کانال ای‌تا

کلیک کنید@

گروه ای‌تا



@ROMANIK\_IR

حساب اینستاگرام







# تقویم ۱۴۰۳

## باحتساب

۲۰۲۴ - ۲۰۲۵ میلادی  
۱۴۴۵ - ۱۴۴۶ قمری

### خرداد ۱۴۰۳

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
			۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	

تعطیلات خرداد ۱۴۰۳

۱۴ رحلت امام خمینی ۱۵ قیام خونین ۱۵ خرداد ۲۸ عید سعید قربان (۱۰ ذی الحجه)

### اردیبهشت ۱۴۰۳

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱				

تعطیلات اردیبهشت ۱۴۰۳

۱۵ شهادت امام جعفر صادق (ع) (۲۵ شوال)

### فروردین ۱۴۰۳

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
				۱	۲	۳
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱

تعطیلات فروردین ۱۴۰۳

۱ عید نوروز - سال ۱۴۰۳ هجری شمسی ۲ عید نوروز ۳ عید نوروز ۴ عید نوروز ۱۲ روز جمهوری اسلامی ایران ۱۳ شهادت حضرت علی (ع) (۲۱ رمضان) ۲۲ عید سعید فطر (۱ شوال) ۲۳ تعطیل به مناسبت عید سعید فطر (۲ شوال)

### شهریور ۱۴۰۳

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
۳۱					۱	۲
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰

تعطیلات شهریور ۱۴۰۳

۴ اربعین حسینی (۲۰ صفر) ۱۲ رحلت حضرت رسول اکرم (ص) شهادت امام حسن مجتبی (ع) (۲۸ صفر) ۱۴ شهادت امام رضا (ع) (۳ صفر) ۲۲ شهادت امام حسن عسکری (ع) (۸ ربیع الاول) ۳۱ ولادت حضرت رسول اکرم (ص) ولادت امام جعفر صادق (ع) (۱۷ ربیع الاول)

### مرداد ۱۴۰۳

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
			۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	

تعطیلات مرداد ۱۴۰۳

این ماه تعطیلی رسمی غیر از جمعه ندارد

### تیر ۱۴۰۳

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
۳۰	۳۱					۱
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹

تعطیلات تیر ۱۴۰۳

۵ عید سعید غدیر خم (۱۰ ه ق) (۱۸ ذی الحجه) ۲۵ تاسوعای حسینی (۹ محرم) ۲۶ عاشورای حسینی (۱۰ محرم)

### آذر ۱۴۰۳

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
					۱	۲
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰

تعطیلات آذر ۱۴۰۳

۱۵ شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) (۳ جمادی الثانی)

### آبان ۱۴۰۳

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
			۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰		

تعطیلات آبان ۱۴۰۳

این ماه تعطیلی رسمی غیر از جمعه ندارد

### مهر ۱۴۰۳

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
					۱	۲
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰

تعطیلات مهر ۱۴۰۳

این ماه تعطیلی رسمی غیر از جمعه ندارد

### اسفند ۱۴۰۳

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
				۱	۲	۳
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	

تعطیلات اسفند ۱۴۰۳

۲۹ روز ملی شدن صنعت نفت ایران ۳۰ براساس لایحه قانونی تعیین تعطیلات رسمی کشور مصوب سال ۱۳۵۹، از ۲۹ اسفند تا ۴ فروردین تعطیل رسمی است، لذا روز ۳۰ اسفند تعطیل است.

### بهمن ۱۴۰۳

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
			۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰		

تعطیلات بهمن ۱۴۰۳

۹ مبعث حضرت رسول اکرم (ص) (۲۷ رجب) ۲۲ پیروزی انقلاب اسلامی ایران ۲۶ ولادت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه (۱۵ شعبان)

### دی ۱۴۰۳

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
					۱	۲
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰

تعطیلات دی ۱۴۰۳

۲۵ ولادت امام علی (ع) (۱۳ رجب) روز پدر (۱۳ رجب)